

درآمدی بر اندیشه میهن‌گرایی ایران شهری در شعر ملک‌الشعراء بهار

شیرزاد طایفی*

آرمان فاتح دولت آبادی**

چکیده

ایران با تاریخ دیرینه خود، همواره حامل مفهومی از میهن بوده است. با حادث شدن نهضت مشروطیت و افزایش آگاهی مردم نسبت به حقوق خود، تلاش بر این بود تا مفهوم دولت-ملت در ایران شکل بگیرد و هر یک از فرهیختگان جامعه در جهت نیل به این هدف، به نحوی به آگاهی‌بخشی پرداختند. ملک‌الشعراء بهار نیز، که فردی برآمده از سنت ایران شهری بود، کوشید با آگاه کردن شاه و مردم، مفهوم دولت-ملت را به گونه‌ای محقق کند؛ اما تحت تأثیر اندیشه ایران شهری، نتوانست به مفهوم دقیق و مدرن آن دست بیابد. برای رسیدن به خوانشی تاریخی و غیرایدئولوژیک از تاریخ یک سرزمین، لازم است روشی متناسب با داده‌های تاریخی همان سرزمین اتخاذ شود. در این پژوهش کوشیده‌ایم با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی و بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا و تأکید بر «نقد تاریخ‌پایه‌ای» سیدجواد طباطبایی، به خوانشی تاریخ‌پایه‌ای از شعر بهار در سه دوره حکومتی محمدعلی‌شاهی، احمدشاهی و رضاشاهی برسیم. نزد بهار، میهن با مفهوم شاه-شبان حکیم و قدرتمند رابطه‌ای تنگاتنگ دارد؛ شاه-شبان خوب، میهن را سرافراز خواهد کرد و اگر بد باشد، باعث ویرانی آن خواهد بود و شاه خوب، شاهی است که به حقوق مردم احترام بگذارد و نظم کشور را حفظ کند. در نهایت، این نگرش در بهترین حالت

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)، sh_tayefi@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، fateharman@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۳

نتیجه‌ای ندارد جز عدل انوشیروانی یا کناره‌گیری کیخسروانه و فرورفتن در چرخه استبداد- هرج و مرج- استبداد.

کلیدواژه‌ها: نقد تاریخ‌پایه‌ای، ملک‌الشعراء بهار، میهن‌گرایی ایران‌شهری، شعر معاصر.

۱. مقدمه

گذر ایران به دوران جدید، روندی زمان‌بر داشته است. ایران‌زمین با قدمت تاریخی خود، در طول تاریخ فرازونشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است و فرهنگی دیرپا دارد که امکان تغییر یک‌شبه را ناممکن می‌کند. شناخت این تاریخ دورودراز، می‌تواند به ما کمک کند تا جایگاه خود را در عصر حاضر دریافته، نگاهی جامع‌تر به خود و تاریخ خود داشته باشیم.

از ابزارهایی که می‌توان در شناخت بهتر خود از آن بهره برد، نقد ادبی است. نقد ادبی به معنای امروزی آن، محصولی غربی است که اگر به شکلی آگاهانه از آن بهره گرفته نشود، ممکن است به جای آگاهی‌بخشی، ما را به بیراهه‌های خودفراموشی بکشاند؛ پس بهترین راه، این است که با مدّ نظر قرار دادن این ابزار جدید نقد، به دنبال راه‌های بهتری برای فهم متون ادبی باشیم؛ بر این اساس، شاید بتوان از نظریه‌هایی بهره برد که در حوزه‌های دیگر علوم انسانی ارائه می‌شوند.

یکی از این نظریه‌ها که در حوزه فلسفه سیاسی مطرح شده، نظریه «انحطاط و زوال اندیشه سیاسی» جواد طباطبایی است که می‌توان آن را نقد «تاریخ‌پایه‌ای» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۵) هم خواند. طبق این نظریه، ایران کشوری است که برای فهم سازوکارهای آن، نیازی به ایدئولوژی نیست. «تاریخ ایران در همه بدی‌ها و خوبی‌های آن، نیازی به ایدئولوژی ندارد. آنچه ایران را از همه کشورهای همسایه او متمایز می‌کند، این تاریخی بودن- یعنی غیر ایدئولوژیک بودن- تاریخ آن است» (همان: ۳۶)؛ پس برای فهم این تاریخ، بهتر است به خود آن رجوع کرده، مواد لازم برای بررسی آن را از دل همین تاریخ بیرون آورد.

بر اساس نظریات طباطبایی، ادبیات ایران‌زمین، صرف ادبیات نیست؛ این ادبیات محملی است برای اندیشیدن ایرانیان. «زبان فارسی، زبانی در میان زبان‌های بسیار دیگر نیست، بلکه کالبد جان و روان مردمانی است که در سده‌های طولانی تاریخ این کشور هستی خود را در آن دمیده و زنده نگاه داشته‌اند.» (همان: ۳۸) این زبان آن روح و اندیشه ایرانی را در خود نهفته دارد و آن را به ادبیات انتقال می‌دهد: «شعر فارسی نظم و ناحیه‌ای در ادب نیست؛

بلکه به عنوان جانشین **حافظه‌ای** که زوال پیدا می‌کرد، بیان خاطره قومی مردمانی است که جان و روح قومی خود را در زبان ملی دمیده‌اند. به این اعتبار، نه شعر فارسی صرف شعر است و نه زبان فارسی صرف یک زبان» (همان: ۴۰)؛ پس به عبارتی، خوانش شعر و ادبیات، به‌نوعی، تلاشی برای بازیابی حافظه قومی گم‌شده‌ای است که یافتن آن می‌تواند به ما کمک کند تا به شناختی بهتر از خود برسیم و با امکانات تاریخی برآمده از این شناخت، دست به تغییرات، چه در حوزه فرهنگی - هنری و چه در حوزه سیاست و... بزنیم.

ادبیات هر سرزمینی، برآمده از فرهنگ آن سرزمین در مجموعه تاریخی آن و همچنین شرایط تاریخی خاصی است که نویسنده در آن دست به قلم می‌برد. شناخت آن ۱. مجموعه تاریخی و ۲. شرایط خاص زمان نویسنده و ۳. جایگاه خود منتقد در زمانی مشخص با تاریخی معلوم، جزو عواملی هستند که در نقد یک اثر تأثیر می‌گذارند. برای دانستن جایگاه منتقد نیز، دستیابی به آن مجموعه تاریخی اهمیت زیادی دارد. آن مجموعه تاریخی را در ایران‌زمین شاید بتوان در ادبیات، بهتر از هر جایی سراغ گرفت.

با ورود ایران‌زمین (به معنای فرهنگی آن و صرف‌نظر از بار سیاسی‌ای که القا می‌کند) به دوران جدید خود و آشنا شدن ایرانیان با اندیشه تجدد و مشروطه‌خواهی، دگرگونی‌های گسترده‌ای در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی و فرهنگی و در پی آن، حیات ادبی ایرانیان شکل گرفت. این عصر، خواست‌هایی از قبیل قانون‌خواهی، مشروطه، ملت‌گرایی و آزادی را به همراه داشت، که با توجه به تصلب در سنتی که بر جامعه ایرانی حاکم بود، از دل سنت برنیامده، وارداتی بودند. از طرف دیگر با پایان عصر مشروطه و ورود کشور به عصر رضاشاهی و پس از آن عصر پهلوی دوم، بسیاری از این خواست‌های جدید ایرانیان به نتیجه نرسید؛ چرا که استبداد مدرن رضاشاهی و محمدرضاشاهی راه را بر آزادی می‌بست.

یکی از گسترده‌ترین تغییرات، در نتیجه برخورد اندیشه‌های ایرانی و غربی، در ادب فارسی رخ داد که شاید بدون این برخوردها، ادبیات نمی‌توانست از آن حالت تصلب خارج شود؛ پس بررسی ادبیات عصر مشروطه و بعد از آن، اهمیتی بیش از پیش می‌یابد.

از شاعران برجسته این عصر، که در حوزه سیاست هم فعال بوده، ملک‌الشعراء بهار است. او برآمده از فرهنگ عصر مشروطه‌خواهی است و رنگ‌وبوی این عصر را حتی در شعرهای دوره‌های بعدی او هم می‌توان دید و چشید. بهار علاوه بر این، دستی قوی هم در ادبیات گذشته ما دارد و بدان مسلط است، که شناخت بهتر او، می‌تواند ما را به درک بهتری

از دگرگونی‌های فرهنگی رهنمون شود. این مقاله در پی پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

- تاریخ گذشته ایران زمین و مفهوم ایران فرهنگی، تا چه مقدار بر بهار تأثیر گذاشته است؟

- چه قراینی وجود دارد که بهار در امتداد اندیشه ایران شهری قرار گرفته، به بازتولید اندیشیدن ایرانی در قالب شعرهای خود می‌پردازد؟

- مفهوم ایران زمین در درک بهار از میهن و ملیت، چه تأثیری داشته است؟

۲. پیشینه پژوهش

درباره زندگی بهار و شعر او، پژوهش‌های گوناگونی به انجام رسیده است، که اغلب نگاهی زندگی‌نامه‌ای به شعر بهار دارند و از شعر او، به فراز و فرودهای زندگی بهار می‌پردازند. باید به خاطر داشت که بهار صرفاً یک شاعر نیست که از زندگی خود بسراید. او پژوهشگر و ادیبی ایرانی است که در پس خود، تاریخ گسترده ایران زمین را دارد که به شکلی گسترده از آن تأثیر پذیرفته است و بار آن تاریخ را بر دوش می‌کشد؛ به همین منظور و برای اثبات تأثیرپذیری گسترده بهار از تاریخ ایران زمین، در این پژوهش سعی کرده‌ایم با اتکا بر نظریه جواد طباطبایی و آثار او، به بررسی سه شعر از سه دوره مختلف زندگی بهار بپردازیم تا به دریافت او از مفهوم میهن و ملت برسیم. در کنار این نظریه، از آثار دیگری چون «یا مرگ یا تجدد» و «مشروطه ایرانی» ماشاءالله آجودانی و «هویت ایرانی و زبان فارسی» شاهرخ مسکوب نیز بهره گرفته‌ایم.

۳. مبانی نظری پژوهش

۱.۳ نظریه استبداد - هرج و مرج - استبداد

ورود به بحث ادبیات مشروطه، نیاز به بررسی زمینه‌های تغییر در حوزه ساختارهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد. بررسی چگونگی این تغییرات از سوی تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان مختلف، زمینه‌های شناخت کلی از این جنبش را در اختیار ما می‌گذارد. تاریخ ایران شاهد فرازونشیب‌های زیادی بوده و با وجود حوادث گونه‌گون از لحاظ فرهنگی تداوم داشته است.

طبق یکی از این نظریه‌ها که از سوی تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس مشروطه، همایون کاتوزیان، ارائه شده، ایران **جامعه کوتاه‌مدت** خوانده شده است. بر اساس این نظر، کشورهای اروپایی دارای **جامعه‌های بلندمدت** هستند؛ به عبارتی دیگر، این جامعه‌ها «از آن‌رو که قانون و سنت حاکم بر آن و نهادهای مرتبط با آن به‌خاطر پیش‌بینی‌پذیری ساختن نسبی آینده، میزان معینی از امنیت را تضمین می‌کند امکان انباشت درازمدت را فراهم می‌سازد» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۵۲)؛ اما خلاف این وضعیت درباره ایران صادق است؛ چرا که در جامعه استبدادزده ایران، حق مالکیت و آزادی اموری کان‌لم‌یکن هستند؛ زیرا همه چیز به شاه باز می‌گردد؛ شاه می‌تواند هر کسی را که خواست بر سریر قدرت بنشاند و هر که را نپسندد، از اریکه قدرت به زیر آورد؛ در نتیجه در جامعه ایرانی انباشت سرمایه امکان‌پذیر نبوده است.

باید همین‌جا به این نکته اشاره کرد که انباشت سرمایه اقتصادی، زمینه‌ساز تحولات دوران‌ساز در کشورهای اروپایی بوده است؛ پس باید توجه داشت که مسائل اقتصادی صرفاً در حوزه سیاست و علوم اقتصادی نمی‌مانند؛ زیرا تمام این تغییرات دست در دست هم داده و حوزه فرهنگی را نیز تحت تأثیر قرار داده‌اند. خاستگاه اجتماعی افراد که وابسته به موقعیت اقتصادی آنان است، نقشی تعیین‌کننده در دیدگاه‌ها و هم‌چنین خواست‌ها و پسندهای آنان دارد.

در بخشی دیگر، کاتوزیان به بیان این نکته می‌پردازد که همواره چرخه‌ای در جامعه ایرانی حاکم بوده است که بر اساس آن، بعد از مدتی هرج‌ومرج و بی‌نظمی، مردم در جست‌وجوی نظم پیشین سختی‌های زیادی می‌کشیدند تا دوباره استبدادی بر نظام سیاسی کشور حاکم می‌شد و نظم و امنیت را به تمام ارکان ممالک محروسه ایران باز می‌گرداند. مردمی که از استبداد به ستوه می‌آمدند، دست به مخالفت با نظام موجود می‌زدند؛ ولی با «... سرنگونی دولت در جامعه استبدادی به همه کسانی که قدرتی داشتند اجازه می‌داد که به شیوه استبدادی و خودکامانه از آن استفاده کنند. بنابراین یک مرکز قدرت استبدادی جای خود را به مراکز بی‌شماری می‌داد و این منجر به ناامنی و بی‌قانونی بسیار بیشتری در جامعه می‌شد» (همان: ۱۹)؛ پس تسلط چرخه **هرج‌ومرج - استبداد - هرج‌ومرج** بر ایران امری است که بارها تکرار شده است؛ اما ایران با وجود تمام این ناملایمت‌ها و فرازونشیب‌ها چگونه به حیات فرهنگی و اجتماعی خود ادامه داده و دچار اضمحلال نشده است؟

به زعم سیدجواد طباطبایی، ایران جامعه کوتاه‌مدت نداشته، بلکه می‌توان گفت که صاحب دولت‌های کوتاه‌مدت بوده است. ایران بر خلاف کشورهای دیگر که با حمله اعراب هویت فرهنگی خود را زیر لوای اسلام از دست دادند، به حیات فرهنگی و هویت خود ادامه داد؛ چرا که «فرق میان ایرانیان با مردمان جامعه‌های کوتاه‌مدت این بود که اینان هیچ نمی‌توانستند گفت، آنان می‌توانستند وجود تاریخی خود را در سطرها و میان سطرهای تاریخ جوینی پنهان کنند.» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۰)

ایران به عنوان کشوری با هویت تاریخی خاص خود، با وجود تمام ناملایمی‌های تاریخ و حملات خانمان‌برانداز گوناگون، به تداوم فرهنگی خود ادامه داده است؛ اما با کوچ ترکان و پس از آن هجوم مغولان، شاهد افول موقعیت آن و ورود به مرحله‌ای از رکود در تفکر و عقل‌گرایی هستیم. به تعبیر طباطبایی، دچار «تصلب در سنت» می‌شویم. این تصلب در سنت، ادامه می‌یابد تا وارد مرحله جدیدی از زندگانی خود می‌شویم. در حالی که این تصلب، روح جامعه ایرانی را از درون می‌پوساند، با روی کار آمدن قاجارها ایران خواه‌ناخواه وارد مناسبات جامعه جهانی می‌شود؛ در نتیجه این امر، تصادمی بین جامعه جهانی و ایران رخ می‌نماید. شاهان قاجار به دنبال همان تصلب، نه تنها توان خروج از وضع موجود را ندارند، که حتی وضع موجود را به تغییر رجحان می‌دهند.

در این وضعیت، روشنفکران سعی در ایجاد تغییر در نظام موجود می‌کنند؛ اما اغلب آن‌ها پای سستی در سنت دارند و با اندیشه غربی آشنایی عمیق حاصل نکرده‌اند؛ نتیجه این امر، آن است که در پی واردکردن مفاهیم و اندیشه‌های غربی - که ریشه در تاریخ غرب دارند - به جامعه ایران هستند؛ اما «اگر متون تاریخ، خارج از متن فرهنگ عصری که در آن نوشته شده‌اند، خواننده شوند و تعبیرات و مصطلحات رایج در آن متون از طریق خارج‌خوانی و ناهمزمان‌خوانی با مفاهیم جدید و رایج در عصر و زمان دیگر مورد تفسیر قرار گیرند، کار تحقیق و تحلیل تاریخی به نتیجه‌گیری‌های ناروا آلوده خواهد شد» (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۹۰)؛ در نتیجه این ناهمزمان‌خوانی‌ها بود که به دریافت درستی از سنت دست نیافتند و حتی نتوانستند به شکلی کامل، مفاهیم رایج غربی را در ساختار اجتماعی ایران تفهیم کنند.

در ایران سده‌های متأخر، سنت، توان خود را برای ایجاد تغییرات از درون از دست داده بود. این سنت به درجه‌ای از تصلب رسیده بود که حتی نمی‌توانست خود را با زمانی که در

آن بود، هماهنگ کند؛ نتیجه این بود که نه تنها توانایی درک مسائل جدید را نداشت، بلکه حتی نتوانست از خود در مقابل اندیشه جدید دفاع کند.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ و روی کارآمدن رضاخان و تشکیل حکومت پهلوی، گفتمان جدیدی بر فضای جامعه حاکم می‌شود. دیگر در این دوره، مجموعه‌ای از مفاهیم تثبیت شده‌اند و مسأله حیاتی برای حکومت، ایجاد اتحاد ملی (ناسیونالیستی) در کشور است. رضاشاه می‌کوشید با استفاده از قدرت بی‌حد و حصر خود، ایران را مدرن نموده، آن را از عقب‌افتادگی نجات بخشد، و تنها راه محقق شدن آن را در اتحاد تمام ملت می‌دانست و در این راه نهایت اقتدار خود را نشان داد.

یرواند آبراهامیان می‌نویسد: «ساختار سیاسی رضاشاه... ثبات داشت. چون این نظام نه بر نیروهای مسلح قبیله‌ای... بلکه بر سه پایه استوار ارتش قدرتمند، بوروکراسی مدرن و پشتیبانی گسترده دربار مبتنی بود» (۱۳۹۴: ۱۸۶-۱۸۷)؛ در نتیجه، شاهد تغییر در سیستم سنتی اداره کشور هستیم؛ اما به دلیل این‌که رضاشاه پایگاهی طبقاتی برای خود ایجاد نکرده بود، به‌سان پادشاهان گذشته حکمرانی می‌کرد و افراد، دارای مصونیت نبودند. شاید بتوان گفت که باز، شاهد دولت مدرن کوتاه‌مدت (به تعبیر طباطبایی) هستیم. رضاشاه کوشید با اقتدار تمام دولتی مدرن و مرکزی و قدرتمند تشکیل دهد تا بتواند ایران را هرچه سریع‌تر مدرن نماید؛ ولی با این همه نتوانست از دشمنی میان ملت و دولت بکاهد.

دوره پهلوی اول، عصر ایرانی‌گری است؛ اما به دلیل حکومت مستبدانه رضاخان، می‌بینیم که دیگر از آن نیم‌چه مصونیت زمان هرج و مرج (به تعبیر کاتوزیان) دوره مشروطه، خبری نیست که شاعران و نویسندگان از آن بهره می‌بردند تا دیدگاه‌های خود را عرضه کنند.

بعد از اشغال ایران در دهه بیست، دوباره دوره‌ای از هرج و مرج سیاسی (به تعبیر کاتوزیان) بر جامعه حاکم می‌شود و باز نویسندگان و شاعران و احزاب سیاسی آزادی‌ای در هرج و مرج می‌یابند. در این دوره که شاه دوم پهلوی، پایگاه خود را در دربار و بوروکراسی از دست داده، سعی می‌کند تسلط خود را بر ارتش تثبیت نماید (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۰۹)، تا در آینده شاهد کودتای مرداد سال سی‌ودو باشیم. زمان، مناسب است و اهل قلم با سلاح خود وارد میدان می‌شوند؛ اما بر خلاف دوره مشروطه، شاهد مفاهیمی چون آزادی و وطن‌بدان گستردگی نیستیم. گویی با ایرانی‌گری ایدئولوژیک رضاخان، اهل فکر دچار سرخوردگی شده‌اند.

دو عصر مشروطه و پهلوی، دارای زمینه‌های عینی و اندیشگانی متفاوتی هستند. در عصر مشروطه، مردم توانستند به درکی از خود و حق دخالت خود در امور مربوط به کشور برسند. تا پیش از آن، شاهان به عنوان شبان-رمه، همه‌کاره و نماینده خدا روی زمین تلقی می‌شدند؛ این شاهان بودند که مردم-رمة خود را هدایت می‌کردند؛ حق آزادی و مساوات و عدل و داد، همه برآمده از شاه بود؛ اما با نفوذ اندیشه سیاسی جدید در میان مردم، دیگر شاه به تنهایی نمی‌توانست سلطنت کند و فارغ از حمایت مردم باشد؛ درست است که در گذشته هم، اگر مردم از شاه روی‌گردان می‌شدند، فرّاز او می‌گسست و از تخت بر می‌افتاد؛ اما با ورود به دوران جدید، در نظر مردم این شیوه حکمرانی مستبدانه محکوم شد و مردم به سراغ ایجاد مجلس قانون‌گذاری و تحدید قدرت شاه رفتند.

در عصر پهلوی که عصر تثبیت قدرت خودکامانه مدرن بود، نگاهی ایدئولوژیک به ایران باستان حکم‌فرما شد. با شکست رضاشاه و شیوه حکمرانی او، گویی شاعران و نویسندگان به این نتیجه رسیدند که فقط با برقراری نظام مشروطه و مجلس قانون‌گذاری نمی‌توان بر ظلم‌های حاکم فایق آمد؛ پس در این دوره و دوره بعدی توجه به انسان در دستور کار نویسندگان قرار گرفت؛ زیرا تا وقتی مردم عامی خود را همچون رمة ببینند، قدرت‌های بالادستی نیز خود را شبان این رمة فرض نموده، در ریز و درشت زندگی آن‌ها دخالت خواهند کرد.

با توجه به این دگرگونی‌ها در ساحت اندیشه و وضعیت عینی متفاوت، هر کس به زعم خود و با داشته‌های خود سعی کرد تغییراتی در وضع موجود ایجاد کند؛ به همین دلیل، ضرورت بررسی آثار نویسندگان، در متن تاریخی‌ای که این آثار در آن به منصفه ظهور رسیده‌اند، دوچندان می‌شود.

بررسی آثار و نوشته‌های نویسندگان، بدون در نظر گرفتن بستری که در آن شکل گرفته‌اند، ممکن است سبب گمراهی در امر پژوهش شود؛ در نتیجه «این‌که ادبیات هر دوره‌ای را باید با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوره مورد مطالعه و بررسی قرار داد، موضوعی است که در مقام نظر کم و بیش بر سر آن توافق حاصل شده است...» (آجودانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵)؛ پس در کار تحقیق، باید شرایط حاکم بر جامعه را مد نظر داشت تا بتوان به نتایج درست و اصولی رسید.

دو عصر مشروطه و پهلوی، دوره‌هایی هستند که نویسندگان و شاعران و به تدریج مردم عامی به درک جدیدی از خود و دنیای اطراف خود می‌رسند. در این دو دوره، نگاه‌ها دچار

تغییر گردیده، مفهوم هویت و ملیت مهم می‌شوند و شاعران و نویسندگان با آگاهی بیشتری دست به ایجاد تغییر می‌زنند، تا با نوشته‌های خود، روح نویی در کالبد ایران بدمند.

۲.۳ مفهوم مدرن ملیت

پرداختن به مقوله میهن و وطن به معنای مدرن آن، امری است که ذهن افراد زیادی را مشغول خود کرده است. در این زمینه، می‌توان به چند مؤلفه کلیدی اشاره کرد که در شکل‌گیری مفهوم وطن و ناسیونالیسم به معنای مدرن آن سهم به‌سزایی دارند؛ اما باید به خاطر داشت که لازم نیست همه مؤلفه‌های ذیل وجود داشته باشند تا بتوان گروهی از مردم را ملت نامید؛ بلکه وجود تعدادی از این مؤلفه‌ها و ترکیب آن‌ها می‌تواند به تشکیل یک ملت کمک کند. این مؤلفه‌ها عبارتند از: «۱- مرزها... ۲- بخش‌ناپذیری... ۳- حاکمیت یا دست‌کم آرزوی حاکمیت داشتن... ۴- مفهوم مسلط مشروعیت... ۵- مشارکت مردم در امور جمعی... ۶- عضویت مستقیم (شهروند بودن)... ۷- فرهنگ (ترکیبی از زبان، باورها، ارزش‌های مشترک و کنش‌های متعارف) ۸- ژرفای زمانی (عقیده‌ای درباره ملت مبنی بر این‌که همواره وجود داشته است)... ۹- داشتن نژاد مشترک... ۱۰- داشتن روابط تاریخی خاص یا حتی مقدس با یک سرزمین معین.» (کالهن، ۱۳۹۳: ۲۰-۲۱)

۳.۳ مفهوم میهن در ایران‌زمین (شبه‌ناسیونالیسم ایرانی)

ایران با ورود به آستانه دوران جدید، با اندیشه تجدد آشنا شد؛ اما در کنار آن تحت فشار دو کشور روس و انگلیس بود. جنگ‌های ایران و روس و قراردادهای ترکمانچای و گلستان و بعد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس، سبب سرخوردگی مردم ایران شد. در چنین وضعیت بغرنج، که ایران به حالت نیمه‌مستعمره دو کشور قدرتمند درآمده بود، گروهی از نواندیشان و روشن‌فکران به اندیشه ملی‌گرایی (به معنای مدرن آن) روی آوردند. در چنین بحرانی که فشار استعمار خارجی از بیرون و استبداد از داخل باعث آن بود، «آرزوی دستیابی به آزادی و استقلال و رؤیای ایجاد یک حکومت ملی با جامعه‌ای قانونی، از آغاز آن نهضت بزرگ (مشروطه)» (آجودانی، ۱۳۹۳: ۱۲) ایرانیان را به حرکت وا می‌داشت.

در این‌جا باید یادآور شد که ایران، کشوری با قدمت تاریخی، همواره با مفهومی چون «شبه‌ناسیونالیسم اولیه» (اشرف، ۱۳۹۵: ۳۲) آشنا بوده است. «هویت ملی و قومی مانند

دیگر پدیدارهای اجتماعی، مقوله‌ای تاریخی است که در سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود و معانی گوناگون و متفاوت پیدا می‌کند» (همان: ۲۱)؛ پس باید به خاطر داشت که مفهوم ایران، صرفاً مفهومی مدرن نیست و ایران، کشوری نبوده که از ملّی‌گرایی مدرن سربرآورده باشد. «ایده ایران به منزله منظومه‌ای هویتی به دوران اوستایی، کیانی و هخامنشی باز می‌گردد که در آغاز، بیشتر جنبه‌های قومی و نژادی داشته و بعدها در دوره ساسانیان تکامل پیدا کرده و جنبه‌های سیاسی-سرزمینی و تا حدّی دینی نیز پیدا کرده است.» (همان: ۱۷-۱۸)

ایرانی‌ها همواره «روابط خاص یا حتّی مقدّس» با سرزمین خود داشته‌اند؛ اما این را نباید بدین معنا گرفت که ایرانی‌ها همواره، به شکلی که ما امروزه کشور ایران را می‌شناسیم، ایران را می‌شناخته‌اند؛ چرا که پدیده هویت یک‌شبه اتّفاق نمی‌افتد و فرآیندی دراز و تاریخی است و در هر دوره خاصّی، مفهومی متفاوت دارد. با وجود این، یک مفهوم کلّی همیشه وجود داشته است و ایرانیان بر اساس آن مفهوم، به حیات خود ادامه داده‌اند.

در عصر مشروطه که عصر احساسات تند و شورانگیز بود، نگاهی رمانتیک به پدیده وطن ایجاد شد. «صدای اصلی مشروطیت، بیشتر یا میهن‌پرستی است یا انتقاد اجتماعی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۴) باید این انتقاد اجتماعی را نیز در جهت همان میهن‌پرستی تفسیر کرد؛ شاعران سعی می‌کردند با انتقاد از نظام بسته شاهنشاهی استبدادی، مردم را نسبت به حقوق خود آگاه کرده، مفهومی جدید از ملّت و مردم و میهن به آن‌ها ارائه نمایند. در جامعه ایرانی که تشیّع، مذهب مردم آن بود، دولت جائر تلقّی می‌شد و «تقسیم قدرت اجتماعی دو سو داشت، یا در حیطة اقتدار دین بود یا در حیطة اقتدار سلطنت که در معنای عام از آن به دولت تعبیر می‌شد.» (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۶۵) ملّت به معنای پیروان شریعت (تشیّع) همواره تحت انقیاد روحانیون بودند؛ اما دولت را از خود نمی‌دانستند. همیشه در زمانی که هرج و مرج حاکم بوده است، ملّت (به معنای پیروان شریعت) به مخالفت با دولت پرداخته‌اند؛ تا جایی که حتّی همکاری با دولت وقت را امری نامناسب می‌پنداشته‌اند. این هرج و مرج در دهه اول مشروطیت که مجلس، قدرت زیادی در اختیار داشت، تا حدّی بود که «فقط در یک سال، شش بار کابینه عوض شد و دولت دست‌به‌دست گشت» (مسکوب، ۱۳۹۴: ۶)؛ اما می‌دانیم که برای دست‌یابی به حکومتی ملّت‌گرا، دولت و ملّت باید دست‌در‌دست هم داشته باشند. آن نقد اجتماعی در جهت این

هدف قرار می‌گرفت؛ بهار در پی آگاهی‌بخشی به جامعه و سران حکومت است، تا آن‌ها را متحد گرداند.

در این نگاه رمانتیک، بیشتر به ایران پیش از اسلام پرداخته می‌شد و گاهی حتی بخشی از هویت ایرانی که برگرفته از دوران اسلامی بود، به فراموشی سپرده می‌شد تا در مردم احساسات وطنی و شورانگیز ایجاد شود؛ همان‌گونه که این نحوه نگرش به مفهوم ایران در عصر پهلوی، شکلی ایدئولوژیک به خود گرفت و در مفهوم «خدا، شاه، وطن» خود را به نمایش گذاشت. «مفهوم سرزمین ایران به‌منزله یک پادشاهی برخوردار از دودمان‌هایی پیاپی، از دوران آغازین تاریخ سنتی ایران وجود داشته» (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۰) است؛ تا جایی که دودمان‌های غیر ایرانی حاکم بر ایران‌زمین، در ایجاد مشروعیت برای خود، دست به دودمان‌سازی زدند. در این مفهوم، وطن را نمی‌توان از شاه جدا دید؛ زیرا شاه فردی است که با داشتن فرّ کیانی بر سرزمین ایران حکمرانی می‌کند. با وجود این، در عصر مشروطه، روشن‌فکران خواهان تشکیل مجلسی شدند تا با اتکای به آن بتوانند قانون‌گذاری کرده، پادشاه را تا حدی محدود نمایند (که در اندیشه بهار این مجلس سبب فرهمند بودن شاه تلقی می‌شود). این‌جا باید اشاره کرد که میهن و شاه نزد بهار، مفاهیمی وابسته به هم هستند و شاه قانونی سبب بهبود وضعیت میهن است.

شاید این پدیده که گروهی از مردم پیشینه اسلامی خود را فراموش می‌کردند، کمی متناقض‌نما جلوه کند؛ ولی فرد شیعه «به مناسبت مذهبش از نظر سیاسی، در موضع و جایگاه ملی یا لاقبل بومی می‌افتد. اما چون برای آدم مؤمن، اصل دین است نه چیز دیگر، نیروی ایمان در عین حال مدام او را از ملکیت بر می‌کند؛ به همین سبب شیعه وضعی دوگانه دارد» (مسکوب، ۱۳۹۴: ۱۱۲)؛ پس این‌که مردم ایران در یک سو به میهن خود می‌بالیدند؛ اما از سوی دیگر به مخالفت با دولت‌های خود می‌پرداختند، ناشی از این دوگانگی بود؛ چرا که حفظ منافع ملی آن‌ها را به پشتیبانی از دولت سوق می‌داد؛ ولی از طرف دیگر، ظالم پنداشتن دستگاه حکومت (که در زمان غیبت جائر تلقی می‌شدند) آن‌ها را از این حکومت دور می‌کرد. البته می‌دانیم که مفهوم ملت به معنای مدرن آن، بدون وجود دولت مرکزی امکان‌پذیر نیست. این حالت متناقض‌نما را در برخی از اشعار بهار می‌توان مشاهده کرد؛ از جمله می‌توان به شعر «اتحاد اسلام» (بهار، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۲۹) اشاره کرد که در آن بهار خواهان کنار گذاشتن تعصبات مذهبی است:

ثروت و ملک و ناموس و مذهب چار چیز است در ما مرکب

ثروت و ملک و ناموس ما را	برده این اختلافات مذهب
اختلافات مذهب در اسلام	روز ما سیه کرده چون شب
عزت ما به دو چیز بسته است	اتحاد اول و بعد مکتب...
هند و ترکیه و مصر و ایران	تونس و فاس و قفقاز و افغان
در هویت دو، اما به دین یک	مختلف تن، ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد	جملگی تابع نص قرآن
مسلمی گر بگرید به طنجه	مؤمنی نالد اندر بدخشان

(همان: ۱۲۸-۱۲۹)

همانگونه که از این چند بیت هم بر می آید، اتحاد نزد بهار به معنای فراموشی میهن نیست؛ بلکه این اتحاد در جهت همان میهن گرایی او است و هدف آن بهبود وضعیت میهن شاعر است. هر کشوری هویت خود را دارد و اتحاد اسلام، نزد شاعر به معنای همراهی و همدلی کشورهای مسلمان است.

در جهت دست یابی به دولت مرکزی مدرن، شاعران عصر مشروطه به دنبال فرد مقتدری بودند تا با تکیه بر او بتوانند قدرت سیاسی را متمرکز نموده مانع هرج و مرج شوند. این اتفاق افتاد و رضاخان با اتکا به ارتش خود، حکومتی مقتدر تشکیل داد، تا جایی که کار او نیز به استبداد کشید و سبب سرخوردگی چند نسل شد.

بهار به عنوان شاعری که اهل سیاست بود و دستی نیز در نقد وضع موجود داشت، میهن گرایی دوآتشه بود. «اگر دو نهنگ بزرگ از شطّ شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسئله وطن است و دیگری آزادی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۵) بهار که تحت تأثیر اندیشه ایران شهری بود، لاجرم در نگاه خود به پدیده ملت گرایی مدرن، نمی توانست گذشته نگر نباشد. با وجود این، گذشته نگری او به معنای حذف بخشی از فرهنگ و هویت ایرانی نبود. در نظر او همان قدر که ایران باستان ارزشمند بود، ایران دوره اسلامی نیز در شکل دادن به هویت ما سهم داشت؛ پس او مانند خیلی های دیگر، ایران دوره اسلامی را مایه سرشکستگی نمی پنداشت تا با گسستن از بخشی از هویت خود، برای خود و دیگران تعریفی از ملیت و میهن فراهم کند. حتی در دوره پهلوی اول که «شعار بسیار معروف خدا، شاه، میهن... جای چندانی برای مفهوم حاکمیت ملت به جای نمی گذاشت» (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۱۳)، او در کنار این که شاه را در مرکز می دانست؛ اما به مفهوم فرّ هم توجه داشت که

بدون آن، شاه دیگر نمی‌توانست در شکل‌گیری ملت نقش داشته باشد و این فرّ ناشی از مجلسی بود که مردم تشکیل داده بودند.

از نظر بهار، مفهوم میهن و ملت بدون توجه به مجلس شورای ملی قابل درک نیست و مردم هستند که به شاه مشروعیت می‌دهند، تا بر آن‌ها حکومت کند (هرچند که در نظر او، شاه، نمود عدل باشد). شاه تا زمانی که به مجلس و قانون‌گذاری پای‌بند باشد، دارای مشروعیت است و نمود عدل، و بر اساس اندیشه بهار قابلیت حکومت بر رعیت خود را دارد؛ پس با دقت بیشتر می‌توان دید که در اندیشه ملک‌الشعراء، **تداوم فرهنگی ایران‌زمین** در زمینه وطن و میهن‌گرایی نیز نقش به‌سزایی دارد و بهار، ایران‌مدرن را در امتداد گذشته آن می‌شناسد و می‌شناساند. می‌بینیم که بهار با اتکا به فرهنگ ایرانی - اسلامی، سعی دارد مردم کشور را با هم و نیز با دولت متحد کند، تا این کشور کهنسال بتواند در برابر اقتدار خارجی به حیات خود ادامه داده، از هم نباشد.

در نهایت می‌توان چند مؤلفه مهم از میهن‌گرایی را نزد بهار تشخیص داد که فقط ریشه در مفهوم میهن‌گرایی مدرن ندارند؛ بلکه مؤلفه‌هایی هستند که از گذشته تاریخی ما بر می‌آیند:

۱. شاه، عاملی کلیدی در اتحاد مردم با هم و با شاه است. اگر این شاه بتواند چنین اتحادی را شکل دهد، میهن‌گرایی محقق می‌شود. هر چه باشد، در اندیشه ایران‌شهری، شاه سر و در رأس میهن است.

۲. نگاه مردم به مفهوم میهن، اهمیت بسیاری دارد؛ تا زمانی که مردم به درک درستی از میهن و میهن‌گرایی نرسند، میهن‌گرایی به مفهوم خود نخواهد رسید؛ در نتیجه نقد اجتماعی، کارکردی مهم دارد.

۳. مردم قدرت سلطنت را به شاه می‌دهند؛ شاه بدون حمایت مردم، قدرتی ندارد.

۴. همان‌قدر که ایران باستان در میهن‌گرایی نقش دارد، ایران دوران اسلامی نیز حائز اهمیت است و کشورهای مسلمان باید با همدلی، دشواری‌های ناشی از وضعیت جدید جهانی را پشت سر بگذارند؛ اما این به معنای اضمحلال مفهوم میهن و ایران نیست؛ بلکه از آن‌جا که بخشی از هویت یک ایرانی، مسلمان بودن اوست، تکیه بر اسلام هم کمکی به بهبود وضعیت میهن ایرانی - اسلامی است.

۵. نقد وضعیت موجود در جهت بهبود بخشیدن به درک مردم از میهن است و لزوماً به دنبال طرح نظامی - سیاسی جدید نیست؛ در بهترین حالت، این نقد به دنبال اصلاح وضع موجود و اندرزگویی به شاه (کانون عدل) است.

۶. دین و دولت توأمانند؛ به عبارتی، شاه باید هم «حکمت» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۴۸) داشته باشد و هم دولت و «قدرت» (همان) کافی و در این زمینه، شاه به وزیری کاردان نیازمند است.

۴. پیشینه‌ای از زندگی بهار

محمدتقی ملک‌الشعراء بهار «در سال ۱۲۶۵ شمسی در شهر مشهد به دنیا آمد... پدرش کاظم صبوری، ملک‌الشعراء آستان قدس رضوی بود.» (عابدی، ۱۳۷۶: ۱) «بهار ادبیات فارسی را نزد پدرش آموخت و از هفت‌سالگی به سرودن شعر آغاز کرد و چند سالی برای تکمیل معلومات فارسی و عربی از محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و صیدعلی‌خان درگزی استفاده کرد.» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۲۴) بهار تحصیلات سنتی داشت؛ از این رو تحت تأثیر این سنت، اندیشه ایران‌شهری و مفهوم میهن ایران‌شهری را در شعر خود به نمایش گذاشت.

هم‌چنین رو آوردن او به قالب قصیده، تأثیر هر چه بیشتر ادب گذشته را بر او نشان می‌دهد. «میدان هنرنمایی بهار... قصیده‌پردازی بود و تلاشی که وی برای وارد کردن مفاهیم و مضامین و معانی نو در این قالب انجام داد.» (عابدی، ۱۳۷۶: ۴) بهار این مفاهیم نو را با آن مفاهیم ایران‌شهری ترکیب کرده، با نقد وضع موجود در سه دوره محمدعلی‌شاهی، احمدشاهی و رضاشاهی، مفهوم هویت ایرانی را تداوم بخشید.

۵. بررسی چند قصیده از سه دوره

الف) بهار مخمس «پند سعدی» را «در اوان مشروطیت خطاب به محمدعلی‌شاه و در نكوهش اعمال مستبدانه او» (بهار، ۱۳۸۷: ۱۱۰) سروده است.

شاه مستبد است و اتحاد را به هیچ می‌گیرد؛ پس ملت باید به دنبال راه دیگری باشد:

شاه یک دل نشد و کارها گشت و هدر ملت خسته درین مرحله کن فکر دگر
پای امید منه بر در شاه خودسر دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

درآمدی بر اندیشه میهن‌گرایی ایران‌شهری در شعر ملک‌الشعراء ... ۲۷۷

(همان: ۱۱۱)

می‌بینیم که بهار کار را هبا شده می‌بیند؛ چرا که شاه با مردم **یک‌دل** نیست؛ پس مردم که در قدرت شاه سهیم هستند، می‌توانند با این وضع مخالفت کنند.

در قصیده «هرج و مرج» می‌خوانیم:

مجلس کنکاش گشته ز انبه جهال	چون ... انبوه حاج چشمه زمزم ...
یاوه‌سرایان به گرد هم شده انبوه	هر یک را بر زبان کلامی مبهم
انجمن معذلت ز کار معطل	قومی در وی نشسته بسته ره فم
قومی دیگر به خیره هر سو پویا	تازه چه ره پر کنند مشرب و مطعم

(همان: ۱۰۲)

این مجلسیان که خود از مردم هستند و باید اصلاح باشند، خود هم‌وغمی غیر از یاوه‌گویی و شکم‌بارگی ندارند. بهار با نشان دادن این وضع، می‌کوشد شاید تلنگری زده و خواب‌زدگان را بیدار کرده، وضعیت موجود را تغییر دهد. از یک طرف، شاه مستبد است؛ از طرف دیگر مردم و به‌خصوص خواص، خواب‌زده‌اند. باید این مردم بیدار شوند، تا در نهایت شاه را براندازند:

آنان که ما را کشتند و بستند	قلب وطن را از کینه خستند
از کج نهادی پیمان شکستند	از چنگ ملت آخر نجستند

(همان: ۱۲۶)

این **پیمان‌شکنان** از **چنگ ملت** نخواهند رست و در نهایت به جزای خستن **قلب وطن** خواهند رسید. می‌بینیم که وقتی شاه مستبدانه حکومت می‌کند و به خواست‌های مردم بی‌توجهی نشان می‌دهد، بهار سعی دارد بدی‌هایی را نشان دهد که به سبب شاه رخ می‌نمایند؛ او تا جایی پیش می‌رود که حتی برافتادن این شاه را در راه میهن خود، مشروع می‌داند. با این همه، نباید فراموش کرد که این بدان معنا نیست که او نظام شاهی ایرانی را غیرمشروع می‌داند؛ بلکه شخص محمدعلی‌شاه را مشکل‌ساز دانسته، برافتادن او و آمدن شاهی دیگر را راه‌گریز از این وضع می‌نمایاند.

شاه مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و شاه مشروع، مقوم اساس اتحاد مردم است. در نهایت نیز با اتحاد این مردم، میهن بهار به زندگی خود ادامه می‌دهد و از درازدستی‌های داخلی و خارجی در امان می‌ماند.

ب) شاعر «ای مردم ایران» را «در تهران و در بحبوحه جنگ بین‌الملل اول... هنگامی که اوضاع کشور در هم و رجال هر یک سرگرم حفظ منافع خود بوده» (همان: ۲۳۴) سروده است. در این شعر، با زبانی طنزآمیز از قحط‌الرجال می‌نالد و نیز غیرمستقیم به شاه کنایه می‌زند:

گر کورش ما شاه جهان بود، به من چه
جان بود به تن چه
گشتاسپ سر پادشهان بود، به من چه
دندان به دهن چه
ور توسن شاپور، جهان بود به من چه
شاپور چنان بود، بر کلب حسن چه
جانا تو چه هستی؟ اگر آن بود، به من چه
ای وای دریغا که وطن مرد ندارد
کس درد ندارد
رویین تنی اندر خور ناورد ندارد
همدرد ندارد
در خاک وطن خصم هم‌آورد ندارد
هم جمع ندارد، هم فرد ندارد
جز دیده گریان و رخ زرد ندارد
(همان: ۲۳۵)

می‌بینیم که باز هم اهمیت کانونی شاه نزد بهار در بهبود وضع وطن، نمایان است. احمدشاه، دیگر شاهی همچون گشتاسپ و کورش نیست؛ اینان شاهان آرمانی بودند که کسی چون احمدشاه توان و حتی علاقه نزدیک شدن به آنها را ندارد. شاید نزدیک‌ترین کس به احمدشاه در میان شاهان کیانی، کیکاووس باشد؛ کیکاووسی که به دلیل گسسته‌خردی، باعث هرج‌ومرج داخلی شده، راه را برای حمله دشمنان خارجی هموار می‌-

کند. احمدشاه مرد نیست؛ یعنی توانایی اداره ایران‌زمین را ندارد؛ پس باید مردم به جنبش آمده، ملکیت خود را نشان دهند:

امید که جنبش کند این خون کیانی
در ملت آراین
گیرند ز سر مردصفت تازه جوانی
چون مردم ژرمن
در ملک نگهداری و ملک‌ستانی
کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن
دارند بسی بر ورق دهر نشانی
(همان)

به هیچ وجه نمی‌توان بهار را فردی مخالف نظام شاهنشاهی دانست. او به دنبال آن شاه آرمانی است که می‌تواند نابه‌سامانی‌ها را برطرف کند؛ ولی این شاه باید مشروعیت خود را با تکیه بر نظر مردم و نیز حفظ نظم داخلی، کسب کند. شاهی چون احمدشاه، فاقد این خصوصیات است:

زین شه نادان، امید ملکرانی داشتن
هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خست و رشوت‌خوری
هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
هیچ نتوان بی‌فر سیروس و برز داریوش
فرّ دارایی و برز خسروانی داشتن
(همان: ۲۵۰)

و وقتی که احمدشاه از سلطنت خلع شده، سلسله قاجار بر می‌افتد، بهار به دنبال تغییر نظام نیست. او قصیده‌ای در تاج‌گذاری شاه جدید می‌سراید و او را پند می‌دهد که دچار اشتباهات شاهان قاجار نشود؛ زیرا اگر شاه جدید بتواند به شاهان آرمانی نزدیک شود، سرزمین او همچون زمان کیخسرو، آباد و سبز و خوش و خرم خواهد شد.

بدرود گفت دولت قاجاری مرگ اندر آمد از پس بیماری

فرجام زشت خویش پدید آورد	کندی و کاهلی و سبکساری
و آمد به جای کاهلی و کندی	جلدی و چیره‌دستی و هشیاری
وحشی ددیست پادشهی کاو را	نتوان نگاه داشت به عیاری...
آن‌جا کمال و عقل و هنر باید	آراسته به فرّه داداری ...
بنهاده کارها همه با قانون	وز قهر و خشم یافته بیزاری ...
هر ملک را که داد بود بنیاد	دیر ایستد چو کوه به ستواری
وان ملک را که ظلم بود بنیان	زود اوفتد به مسکنت و خواری

(همان: ۳۱۷-۳۱۹)

شعر دیگری که عنوان آن نیز، معنای مهمی را به صورت ضمنی به خواننده منتقل می‌کند، قصیده «دین و دولت» (همان: ۳۱۹-۳۲۰) است. می‌دانیم که در اندیشه ایران شهری، دین و دولت در کنار هم هستند؛ شاهی که «هم شهریاری و هم دین‌یاری» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۴۸) داشته باشد، میهن را به اوج خود می‌رساند. درست است که دین دیگر به شکل ایران‌شهری خود نیست و دین اسلام جای آن را گرفته است؛ اما آن‌چه اهمیت دارد، این است که شاه باید بدین مسأله توجه داشته باشد و از **دین تباهان** بگریزد:

عامه چو شد دین تباه ، سهل شمارد گناه	منکر دین را مخواه، دشمن دین را بران
دولت و دین هم‌نواست، ملت بی‌دین خطاست	زانکه در اصل بقاست، دولت و دین توأمان

(همان: ۳۲۰)

هم‌چنین در جهت شهریاری بهتر، شاه از داشتن وزیری دانا ناگزیر است، تا هم او را راهنمایی کند و حتی گاهی خشم او را فرونشاند:

شاه بود ناگزیر، در همه حال از وزیر	تجربه باید ز پیر ، هست چو دولت جوان
پاک‌وزیری صمیم، قاعده‌دان و کریم	در همه جا مستقیم، بر همه کس مهربان
نزد خلائق عزیز، نزد خداوند نیز	خوش صفت و باتمیز، باخرد و کاردان

(همان: ۳۲۰)

این وصف **پیر باخرد و کاردان** با توصیفی که بیهقی از خردمندانی که نزد شاهان بوده‌اند، شباهت شگفتی دارد: «و در اخبار ملوک عجم خواندم... که بزرگ‌تر و فاضل‌تر پادشاهان ایشان عادت داشتند [که] پیوسته به روز و شب تا آن‌گه که بنخفتندی با ایشان

خردمندان بودندی... که ایشان را باز می‌نمودندی چیزی که نیکو رفتی و چیزی که زشت رفتی از احوال و عادات و فرمان‌های آن گردن‌کشان که پادشاهان بودند» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۵۹)؛ پس اگر این شاه‌دین‌یار باشد و با وزیران همدل، می‌تواند میهن‌شاعر را به عدالت بیاراید:

باش که از فرّ بخت، باز مکرر کند	عهد همایون تو، شوکت عهد کیان
سرحد ایران کند، فسحت دیرینه کسب	با سخن پارسی امر تو گردد روان
از در اشروسنه تالاب اروندرود	وز لب دریای روم، تا در هندوستان
پرتو انصاف و عدل، کرده منور زمین	غرش سعی و عمل، خاسته تا آسمان

(بهار، ۱۳۸۷: ۳۱۹)

از طرف دیگر، اگر مردم هم با این شاه همدل شوند و مجلس نیز که نماینده‌ای از مردم است، با شاه همراهی کند، **تعادلی** برقرار می‌شود که دیگر حتی خصم جرأت نخواهد داشت فکر مداخله در امور کشور را به مغز خود راه دهد:

مجلس شورا سترگ، روح و کیلان بزرگ
بهر بداندیش گرگ، بهر خلایق شبان
لیک همه حق‌پرست، جمله به شه داده دست
در ره اصلاح مست، بهر وطن‌کنده جان...
خصم تعلق کند، بلکه تجاهل کند
چون که تعادل کند، پادشه و پارلمان
شد چو یکی زین دو سست، نیست تعادل درست
کار ترازو نخست، شد به دو کفه روان

(همان: ۳۲۰)

در نهایت باید گفت که پس از یک هرج‌ومرج طولانی، آنچه هر ایرانی می‌خواهد، یافتن فردی قدرتمند است تا نظم داخلی را فراهم کند و دست بیگانگان را از امور داخلی کوتاه نموده و میهن را از تمام مشکلات آن رها کند، بهترین وضعیت ممکن را بر فضای کشور حاکم نماید. پس از هرج‌ومرج قاجار که دوره‌ای **بیمار** (همان: ۳۱۷) است، مرگ آن سلسله فرا می‌رسد و به دنبال آن، فردی قدرتمند پای به عرصه حکمرانی می‌گذارد که اگر به اصول

شاهی آرمانی پای‌بند باشد، می‌تواند میهن خود را همچون زمان کیخسرو و سیصد سال اوّل سلطنت جمشید، به وضعیت آرمانی خود نزدیک کند؛ لیکن این فرد قدرتمند، در نهایت دچار استبدادی می‌شود که جمشید هم دچار آن شد و دیگر سخن کسی را به چیزی نگرفت. باز هم این چرخه استبداد-هرج و مرج-استبداد تکرار می‌شود؛ چرا که پادشاهی آرمانی ایران شهری، در بهترین حالت، پادشاهی چون کیخسرو به بار می‌آورد که او هم در نهایت گویا به این چرخه پی برده بود که خود سلطنت را کنار گذاشت، تا آلوده قدرت استبدادی نشود؛ آن‌گونه که جمشید اسطوره‌ای یا رضاخان تاریخی دچار استبداد شدند. خود بهار هم دچار این چرخه بود که با هر شاهی، باری دیگر امید بهبود اوضاع را در دل خود پروراند و حتی پس از خلع رضاشاه هم، باز سرود:

هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حب‌الوطن فرموده پیغمبر است

هر که بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان

چون شهیدان از می فخرش لبالب ساغر است

از خدا وز شاه وز میهن دمی غافل مباش

زان که بی این هر سه، مردم از بهائم کمتر است

قلب خود از یاد شاهنشاه مکن هرگز تهی

خاصه در میدان که شاهنشاه قلب لشگر است

از تو بی‌آیین و بی‌سلطان نیاید هیچ کار

زان‌که آیین روح و کشور پیکر و سلطان سر است

موبد والا گهر دانی به فرزندان چه گفت؟

گفت حکم پادشاهان همچو حکم داور است

(همان: ۵۵۰)

اما آن‌چه دست‌نافتنی بود، شاهی آرمانی بود.

۶. نتیجه‌گیری

با حادث شدن نهضت مشروطیت، تصلب حاکم بر جامعه ایرانی تا حدودی کنار گذاشته شد و گروهی توانستند با بهره‌گیری از پیشرفت‌ها و دانش جدید- علوم انسانی و اجتماعی- غربی، تغییراتی در دیدگاه مردم نسبت به میهن و شاه و قانون و حقوق مردم ایجاد نمایند؛ با این همه، ایران‌زمین به دلیل فرهنگ دیرینه خود، نتوانست بر بسیاری از مشکلاتی که از اندیشه ایران‌شهری ناشی شده بود، غلبه کند.

در اندیشه ایران‌شهری که شاه در رأس میهن قرار دارد، همواره شاهد چرخه استبداد- هرج و مرج- استبداد بوده‌ایم. در این اندیشه، زمانی که شاه با عدالت و داد بر ایران‌زمین حکم رانده، میهن به وضعیت مناسبی رسیده و هر گاه که او خلاف این عمل کرده، میهن در گرداب هرج و مرج فرورفته است.

نقد ادبی می‌تواند دریچه‌ای به سوی نقد اجتماعی بگشاید؛ اما اگر برای نقد آثار یک سرزمین، از روش‌های نقد برآمده از سرزمین‌های دیگر استفاده شود، ممکن است راه بر تفسیر ایدئولوژیک گشوده شود. همان‌گونه که به سخن جواد طباطبایی اشاره کردیم، تاریخ ایران نیازی به ایدئولوژی ندارد؛ ایدئولوژی ایران‌زمین، اندیشه ایران‌شهری است که می‌توان آن را در اغلب آثار کلاسیک و حتی آثار مدرن ردیابی کرد؛ از این رو، استفاده از «نقد تاریخ‌پایه‌ای» که برآمده از اندیشه ایران‌شهری است، می‌تواند به ما کمک بکند تا به درک درست‌تری از متون ادبی خود نایل شویم و از این طریق، به گوشه‌هایی از فرهنگ و اجتماع پرداخته، به نقد اجتماعی روش‌مند برسیم.

در پژوهش پیش‌رو سعی کرده‌ایم با استفاده از «نقد تاریخ‌پایه‌ای»، چند شعر از ملک‌الشعراء بهار را از سه دوره حکومتی مختلف محمدعلی‌شاهی، احمدشاهی و رضاشاهی نقد و واکاوی کنیم، که در پی بهره‌گیری از این روش مطالعاتی و نیز نگاهی گذرا به تاریخ ایران پس از مشروطیت، به نتایجی رسیده‌ایم.

ملک‌الشعراء بهار، قصیده‌سرایی را به دنبال تحصیلات سنتی خود بر می‌گزیند و بر اساس این تحصیلات، در اندیشه ایران‌شهری می‌بالد؛ هر چند شاید خود به همه گوشه‌های آن آگاه نبوده باشد. او مطابق این اندیشه، شاه را کانون خوبی‌ها و بدی‌ها می‌داند، که می‌تواند با پیش‌گرفتن راه عدالت، میهن شاعر را به آبادانی و خرمی برساند یا با دوری از داد، آن را به ورطه تباهی و مرگ فروافکند.

شاه اگر دین‌یاری و شهریاری را توأمان داشته باشد و از وجود افراد خردمند و کاردان مختلف بهره بگیرد و به حقوق مردم خود احترام بگذارد، شاهی بافراست و مردم هم از او پیروی خواهند نمود؛ چرا که پیروی مردم - رمه از شاه - شبان فرهمند، عاملی است در جهت بهبود وضع میهن و نزدیک‌شدن آن به وضعیت آرمانی خود. بهترین وضعیت، زمانی پیش می‌آید که مردم و نمایندگان مجلس و شاه، همه همدل و هم‌رای باشند؛ در همین جهت است که نقد اجتماعی بهار معنی می‌یابد؛ او می‌کوشد مردم را نسبت به حقوق خود آگاه کند تا بتوانند با تکیه بر آن، میهن ایرانی - اسلامی به انصاف و عدل بیارایند؛ با این همه، نباید فراموش کرد که بهار لزوماً مخالف نظام شاهنشاهی نیست، بلکه او مانند خیلی‌های دیگر به دنبال شاه آرمانی می‌گردد. هم‌عصران او به دنبال فرد قدرتمندی هستند تا عید خون به پا کند و با زور سرنیزه، ایران را به پیشرفت رهنمون شود. اینان لزوماً شاه نمی‌خواهند، بلکه خواسته آن‌ها دولت متمرکز و قدرتمند است تا هرج و مرج را از بین ببرد.

در نهایت باید گفت، هر چند بهار خواهان بهبود وضعیت موجود بود و هدفی جز خیر میهن خود نداشت، ولی او هم راهی را در پیش گرفت که افراد بسیاری قبل از او و حتی بعد از او در پیش گرفتند؛ اما این راه پایانی جز استبداد بی‌حد و حصر نداشت و در بهترین حالت، نتیجه‌اش عدل انوشیروانی بود و قلع و قمع مخالفان از هر نوعی یا کناره‌گیری کیخسروانه.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، ی. (۱۳۹۴). *ایران بین دو انقلاب*. (م. ف. احمدگل محمدی، مترجم) تهران: نی.
- اشرف، ا. (۱۳۹۵). *هویت ایرانی*. (ح. احمدی، مترجم) تهران: نشر نی.
- آجودانی، م. (۱۳۸۷). *مشروطه‌ی ایرانی*. تهران: نشر اختران.
- آجودانی، م. (۱۳۹۳). *یا مرگ یا تجدد*. تهران: اختران.
- آرین‌پور، ی. (۱۳۸۷). *از صبا تا نیما*. تهران: زوآر.
- بهار، م. (۱۳۸۷). *دیوان اشعار*. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- بیهقی، ا. (۱۳۹۰). *تاریخ بیهقی*. تهران: مهتاب.
- شفیعی کدکنی، م. (۱۳۹۰). *ادوار شعر فارسی*. تهران: سخن.
- طباطبایی، س. ج. (۱۳۹۴). *تاملی درباره‌ی ایران؛ جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران*. تهران: مینوی خرد.
- عابدی، ک. (۱۳۷۶). *به یاد میهن*. تهران: ثالث.

درآمدی بر اندیشه میهن‌گرایی ایران‌شهری در شعر ملک‌الشعراء ... ۲۸۵

- کالهن، ک. (۱۳۹۳). *ناسیونالیسم*. (م. رفیعی مهرآبادی، مترجم) تهران: آشیان.
- مجتبایی، ف. (۱۳۵۲). *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- مسکوب، ش. (۱۳۹۴). *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*. تهران: فروزان.
- مسکوب، ش. (۱۳۹۴). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران: فروزان.
- همایون‌کاتوزیان، م. (۱۳۹۳). *تضاد دولت و ملت، نظریه‌ی تاریخ و سیاست در ایران*. تهران: نشر نی.